

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سیر نی: شرح مثنوی معنوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی  
تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه - ونکوور، کانادا

جلسه 3: یکشنبه 13-3-1386 هجری شمسی، 17-5-1428 هجری قمری، 3-6-2007 میلادی

### I. تتمه حکایت بقال و طوطی

247. زآنکه صیاد آورد بانگ صغیر	تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر
248. بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش	از هوا آید بیابد دام و نیش
249. حرف درویشان بدزد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون
250. کار مردان روشنی و گرمی است	کار دونان حیل و بی شرمی است
251. شیر پشمین از برای گد کند	بومسيلم را لقب احمد کنند
252. بومسيلم را لقب کذاب ماند	مر محمد را اولوا الالباب ماند
253. آن شراب حقاً ختامش مشک ناب	باده را ختمش بُود گند و عذاب

### 247. زآنکه صیاد آورد بانگ صغیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

(1) **معنی و شرح:** زآنکه: به خاطر آنکه؛ صیاد: شکارچی؛ صغیر: آواز پرندگان. علتی دیگر است که چرا انسان نباید دست ارادت به هر کسی دهد و بر ظاهر اعتماد کند چه منافق و مؤمن در ظاهر یکسان هستند، و ابلیسان آدم روی بسیار باشند. در این بیت خطر منافقان را جدی تر معرفی می کند. پیش از این، بدان بسنده کرد که تو نباید جذب آنها شوی و در طلب حق، فریب ظاهر را خوری لیکن در این بیت هشدار داد که آنها صیادانی هستند که در پی شکار تو و دیگر طالبان حق می باشند، و صید اگر از پی صیاد نرود، به طور حتم، آن صیاد به دنبال آنها خواهد آمد. معنی بیت چنین می باشد: به خاطر آنکه شکارچی پرندگان برای فریفتن و صید کردن پرنده ای، آوازی مانند آن پرنده سر می دهد تا آن پرنده گمان برد که با هم جنس خودش در آنجاست، و برای هم نشینی با او از اوج آزادی آسمان به حسیض دام صیاد گرفتار آید.

### 248. بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش از هوا آید بیابد دام و نیش

(1) **معنی و شرح:** صیاد ناتوان زمین گیر با تظاهر به هم جنس بودن پرنده را، که به طور طبیعی طالب هم جنس خویش است، به خود جذب می کند، و او از اوج آسمان به بند دام صیاد و نیش تیغ او گرفتار می آید، و سر خویش در هوای هم نشینی با هم جنس می بازد.

(2) **اشاره:** در این بیت اشارتی است به اینکه هم جنسی ملاک هم نشینی حقیقی است و صدق دوستی است. پس، هم نشینی منافق با مومن، از روی صدق و راستی نیست و در آن نیستی و هدفی غیر علاقه و محبت ارواح با یکدیگر مطرح است. لذا، در دفتر ششم مثنوی، می فرماید:

باطل اند و می نمایند رشد	زآنکه باطل باطلان را می کشد
ذره ذره کاندین ارض و سماست	جنس خود را هر یکی چون کهرباست
زین کشش ها ای خدای رازدان	تو به جذب لطف خودمان ده امان
غالبی بر جاذبان ای مشتتری	شاید از درماندگان را و اخری

و در دفتر سوم:

جمله اجزای جهان زان حکم پیش	جفت جفت و عاشقان جفت خویش
هست هر جزوی ز عالم جفت خواه	راست همچون کهربا و برگ کاه
آسمان گوید زمین را مرحبا	با توام چون آهن و آهن ربا
آسمان مرد و زمین زن در خرد	هرچه آن انداخت این می پرورد

این جفتیت زوجیت تکمیلی ایی است که خدای سبحان در قرآن کریم بدان اشاره فرموده است، و اصل همه کشش ها و جذب هاست:

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (36:36 یس)

(منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویند، و از خودشان و از آنچه نمی دانند!)  
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (30:21 الروم)

( و از نشانه‌های او اینکه آفرید برای شما از خودتان ازواجی را تا در کنار آنها آرامش یابید، و در بین شما مودت و رحمت قرار داد، همانا در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.)

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (7:19 الأعراف)

( و ای آدم تو با جفت‌خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهی بخورید و [لی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد )

در حدیث نبوی نیز به تنوع و گوناگونی ذاتی افراد با یکدیگر و هم جنسی بعضی با بعضی دیگر چنین اشاره شده است: قَالَ النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فُقِهُوا وَالْأَرْوَاحُ حُودُودُ مُحَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اتَّخَلَفَ وَمَا تَنَاقَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ (صحيح مسلم) (مردم معادنی هستند مانند معادن نقره و طلا، برگزیدگان آنها در جاهلیت همان برگزیدگان آنها در اسلام می‌باشند هنگامی که بفهمند، و ارواح لشکریانی هستند رده بندی شده. پس، از آنها، آنان که یکدیگر بشناسند، با هم درآمیزند، و آنانکه یکدیگر را نشناسند، از یکدیگر دور شوند.)

و نیز می‌فرماید:

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَّهُمْ مَعْرَفَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (24:26 النور) (زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک اینان از آنچه در باره ایشان می‌گویند بر کنارند برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود)

(3) **اشارتی دیگر:** شاید بتوان گفت که پادشاه روح، در عالم ارواح بود و میلش به ازواج خویش و هم جنسانش، و نهی شده بود از نزدیک شدن به آنچه از جنس و زوج نبود، لیکن کنیزک نفس، که از عالم اشباح است، در جایگاه قلب با پادشاه هم جنسی نمود و او را شکار کرد. آنگاه چون تمکین در مقام قلب نداشت، به اقتضای طبع خویش، میلش به بدن بر او غالب آمد، و پادشاه را اسیر و در بند خویش و بدن بدون زوجی رها کرد.

در مورد شجره منهیه، که آدم و زوجش نمی‌بایست به آن نزدیک می‌شدند، به خواست خدا در جای خود بحث خواهیم کرد، و در اینجا به همین قدر بسنده می‌کنیم که قرب به آن نوعی هم جنسی نیاز داشت، که در آدم و زوجش نبود. حافظ:

بیار باده که بنیاد عمر بر بادست  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست  
سروش عالم غیبم چه مژده‌ها دادست  
نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست  
ندانمت که در این دامگه چه افتادست

بیای که قصر امل سخت سست بنیادست  
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود  
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب  
که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین  
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفییر

مولانا:

در این سراب فنا چشمه حیات منم  
به عاقبت به من آیی که منتها منم  
که نقش بند سر پرده رضات منم  
مرو به خشک که دریای باصفا منم  
که آتش و تبش و گرمی هوات منم  
که گم کنی که سرچشمه صفات منم  
نظام گیرد خلاق بی جهات منم  
وگر خدا صفتی دانک کدخدات منم

نگفتمت مرو آن جا که آشنات منم  
وگر به خشم روی صد هزار سال ز من  
نگفتمت که به نقش جهان مشو راضی  
نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی  
نگفتمت که تو را رهنزد و سرد کنند  
نگفتمت که صفت‌های زشت در تو نهند  
نگفتمت که مگو کار بنده از چه جهت  
اگر چراغ دلی دانک راه خانه کجاست

## 249. حرف درویشان بدزد مرد دون تا بخواند بر سلیمی زان فسون

(1) **معنی و شرح:** سلیم: سالم و بی‌گزند، مجازاً شخص ساده دل و زود باور را گویند؛ دن: پست و رذل؛ فسون: نیرنگ و حیله، دمدمه: بسیار مردان پست و رذلی باشند که سخنان درویشان را بدزدند تا آن را بر شخص ساده دلی بخوانند و با آن حیله و نیرنگ او را بفریبند. این باز اشارت است به آنکه حتی اگر شخصی معارف و علوم ظاهری اهل الله را فراگیرد علاوه بر آنکه ظاهری درویشانه و فقیرانه دارد، چون دانش را سنجیتی با آن معارف نیست، سخنش جز نیرنگ و فریبی نباشد. همان نکته است که از دفتر پنجم گذشت:

چون نباشد دل ندارد سود خود  
بازوی شیر خدا هستت بیار

چون که مردی نیست خنجرها چه سود  
از علی میراث داری ذوالفقار

کولب و دندان عیسی ای قبیح  
کویکی ملاح کشتی همچو نوح  
کوبت تن را فدای کردن به ناز

گر فسونی یاد داری از مسیح  
کشتی سازی ز توزیع و فتوح  
بت شکستی گیرم ابراهیموار

## 250. کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیلّه و بی شرمی است

(1) **معنی و شرح:** دونان: اشخاص پست. فرق این مردان دون و پست درویش نما با مردان راستین آن است که صحبت مرد حقّ دل را روشنایی می بخشد و جان را گرمی و امید بر سلوک الی الله، و استقامت بر طدیق حقّ می بخشد لیکن کار و سخن اشخاص پست و پلید حلیه ها و سخنانی است که با کمال بی شرمی بر زبان جاری می سازند بدون آنکه اثری مفید بر جان و روان مریدانشان بر جای گذارد. بلکه، گاه آنها را سرد و خموده و منحرف نیز می سازند: نگفتند که تو را رهزنند و سرد کنند که آتش و تبش و گرمی هوات منم

## 251. شیر پشمین از برای گد کنند بومسيلم را لقب احمد کنند

(1) **معنی و شرح:** شیر پشمین: پیکره بی جان شیر پارچه ای که با پشم آن را پر کرده اند؛ گدّ: تکدی، گدایی. مراد از " بومسيلم " مسيلمه کذاب است که در اواخر سال حیات پیامبر اکرم (ص)، به سال نهم هجری، پس از آنکه با گروهی از قبیله یمامه با حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کرد، و به موطن خویش باز گشت، مرتد شد و دعوی پیامبری کرد، و بعد از وفات پامبر اکرم کشته شد. مرحوم فروزانفر در مورد او، و اینکه چرا مولانا وی را " بومسيلم " خواند، می گوید: بو مسيلم مسيلمه کذاب است که از بنی حنیفه بود و ادعای پیغمبری کرد و میان وی و مسلمین جنگی سخت اتفاق افتاد و سرانجام کشته شد و آن فتنه فرو نشست، سال 11 هجرت (طبری طبع مصر، ج 3، ص 254-243). و استعمال " بو مسيلم " به جای " مسيلمه " از نوع مسامحات متقدمان است در استعمال کنیه نظیر " ابا عبد الله " به جای " عبد الله " (ترجمه رساله ی قشیریه، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص 329) و " ابو منصور " بجای " منصور " (تفسیر ابو الفتوح، طبع طهران، ج 1، ص 543).

معنی بیت این است که شیرهای ساختگی که معرکه گیران، و نمایشگران به صحنه می آورند برای گدایی است، و در حقیقت شیر نباشند، و این مانند است که مسيلمه کذاب را، که به دورغ دعوی پامبری داشت، احمد لقب دهند تا در این اسم تشبّه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماید. این صورت های بی جان و اجساد پوشالی کجا و شیران مردان حقّ و اولیای الهی کجا. هشدار که امر بر تو مشتبه نگردد.

## 252. بومسيلم را لقب کذاب ماند مر محمد را اولوا الالباب ماند

(1) **معنی و شرح:** کذاب: بسیار دروغگو؛ " اولوا الالباب ": صاحبان عقل و خرد. نشانه اینکه بومسيلم ها تشبّه به انبیاء و اولیاء هستند بدون آنکه از حقیقتی برخوردار باشند، آن است که او نابود شد و جز لقب کذاب برای او چیزی نماند لیکن محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را لقب صاحب خرد ناب و عقل صاف است. این اشاره است بدانکه سخنان و دعوی مردان پست خالی از حقیقت و عاری از نور و گرمی است، و صاحبان خرد پوچی و کذب دعوی آنها را تشخیص می دهند، و فرق آن را با سخنان مردان خدا نیک می دانند.

(2) **گفتاری از خوارزمی:** کمال الدین حسین خوارزمی چنین گوید:

... گفته اند: اولیاء اسرار حقد، شناختن حقّ و دانستن حقّ آسان تر باشد از دانستن اسرار او. همچنانک آشنایی و آمیزش کسی به اندک جهد دست می دهد، اما دانستن اسرار او که در دل دارد، به کوشش بسیار میسر نشود، و شناختن صورت عالم، و دریافتن صحبت او، به اندک جهدی حاصل شود، و دریافتن بهره گنج علم او بی رنج بسیار دست ندهد. عامّه خلائق خدا پرستند و از آن جماعت اندک دست در دامن صاحب ولایتی زده اند، و در میان ارباب ارادت نیز کم کس آن ولی را بشناسد. ... اما چون اولیاء را حقّ جلّ و علا پاسبانی می کند تا هر کس به ایشان راه نیابد و ایشان را نشناسند، که " اولیائی تحت قبای لایعرفهم غیري " یعنی اولیاء و خاصان من، زیر قبه های رشک من پنهانند تا ایشان را به غیر از من هیچ کس نبیند و نداند و نشناسد. هر کسی در حریم سلاطین، و خزاین ایشان راه یابد اما در حریمی که محبوبان دلپذیر، و دلبران ناگزیر ایشان باشند، جز مخصوصان نظر شاه را راه نیابد.

پس، معلوم شد که یافتن و شناختن اولیای خدا به غایت دشوار است، خاصّه در این زمانه که بسی مدّعی بی معنی، و ابلیس سیرتان آدمی صورت پدید آمده اند، به غرور شیطان و مکر نفس مغرور گشته، و به حرفی چند پوسیده که از افواه گرفته اند، پنداشته که به مقصد و مقصود این راه رسیده و ذوق مشارب مردان یافته و خود را در مملکت ارشاد جائز التصرف دانسته اند...

(3) **کلامی از شیخ ابن عربی:** شیخ اکبر محیی الدین عربی در چند موضع پراکنده به آیات سوره مبارکه نصر اشاراتی دارد که در اینجا بعضی را نقل می‌کنیم: ای که خدا ترا تأیید کند، بدانکه این باب مشتمل است بر آن عباد الله که ملامیه نامیده می‌شوند و آنها مردانی می‌باشند که به عالی‌ترین درجه ولایت آراسته می‌باشند و برتر از آنها درجه ای نیست مگر درجه نبوت. و این نامیده می‌شود مقام قربت در ولایت. آیه آنها در قرآن این است "حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ" (55:72) (زیبارویانی که در خیمه‌ها ننگه داشته شده‌اند). صفت زنان بهشت را برای... رجال الله است که بریده از همه به سوی او می‌باشند و ننگه داشته شده‌اند حبس گردیده‌اند در خیمه‌های محافظت غیرت الهی در زوایای هستی تا مبدا چشمی بر آنها افتد و به خود مشغولشان دارد، نه، به خدا قسم که مشغولشان نمی‌سازد نظر خلق به آنها لیکن در وسع خلق نیست که برخیزند به اقامه آنچه برای این طائفه است از حق بر آنها بخاطر علو منصبشان، پس، بندگان فرو مانند در امری که هرگز بدان نایل نشوند. پس، حبس فرمود ظواهرشان را و آنها خیمه‌های عادات و عبادات از اعمال ظاهری و پایداری بر واجبات آنها و مستحباتش می‌باشند. شناخته نمی‌باشند به خرق عادت و بزرگ داشته نمی‌شوند و به آنها اشاره نمی‌شود به عنوان صلاح آنطوری که در عرف عامه مطرح است با آنکه از آنها فسادی صادر نمی‌شود. پس، آنان بزرگان بلند مرتبه مخفی شده در میان مردم می‌باشند... آنها بین مردم معروف به بزرگی در عبادت نیستند و هتک محارم خدا نیز نمی‌کنند چه در پنهان و چه آشکارا. بعضی از رجال در مورد آنها گفته‌اند: سیاه روی در دنیا و آخرت در تجلیات حق برایشان چه ایشان در کنار نور حق در نفس خود و در خلق چیزی جز ظلمت نمی‌بینند. دوام تجلی ممکن نیست جز برای این طائفه زیرا آنها با حق می‌باشند در دنیا و آخرت. بدین ترتیب که تجلی بر آنها دائمی است، آنان افراد می‌باشند.

### 253. آن شراب حقاً ختمش مُشک ناب باده را ختمش بُود گند و عذاب

(1) **معنی و شرح:** ختام: مَهر، و موم، یا گلی که بر سر کوزه‌ها و بطری‌ها گذارند؛ "ختم: پایان، سرانجام. مثال دیگر از اشتراکات لفظی که بسیاری را به اشتباه انداخته است، کاربرد لفظ "شراب" است در عرف و اصطلاح اهل الله، از یک طرف، و در میان گنده‌خواران باده‌نوش، از طرفی دیگر، لیکن بین آن دو فرق بسیار باشد. یکی شراب فیض و لطف الهی است که مَهر سر آن مُشک خالص است، دیگری باده‌ی انگور است، که هر چند ذوق و طربی موقت در شخص ایجاد می‌کند، سرانجامش تعفن و گندیدگی قلب و روح، و عذاب الهی اخروی است.

(2) **اشاره:** این بیت اشاره است به آیات سوره مبارکه مطففین کریمه، "يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُعْرَبُونَ" (83: 25-28 المطففین)

( آنها از شراب زلال دست نخورده سر بسته‌ای سیراب می‌شوند. مهري که بر آن نهاده شده از مشک است، و در این نعمتهای بهشتی باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند! این شراب ممزوج با تسنیم است. همان چشمه‌ای که مقرران از آن می‌نوشند.)

پس، محجوبان فرق این ذوق را ندانند، و می‌پندارند هر چه آنها را به وجد آورد، حق است و نشانه وصل به محبوب ازل، و چه بسیار باشد که اینان در مقام نفس و در بند لذت‌های مادی و جسمانی بوده باشند، هم چون کنیزک که عشق به تن را از از عشق روحانی باز نمی‌شناخت، و نمی‌دانست گند و عذابی را که در سر انجام آن عشق و ذوق مجازی در انتظارش بود. پس دین به دنیا مفروش چنانچه سنایی گوید:

دین به دنیا مده که هیچ همای ندهد پر به پرنیان و پرند

مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر آیات فوق می‌فرماید:

"يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُعْرَبُونَ"

"يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ" (بنوشانند آنها را از شراب زلال) شراب زلال محبت روحانی غیر ممزوجة با حب نفس به جواهر (مواد) جسمانی، "مَخْتُومٍ" (مُهر زده شده) با مهر شرع تا ممزوج نگردد با نجاسات شیطانی از محبت‌های وهمی، حرام، و شهوات نفسانی پست. "خِتَامُهُ مِسْكٌ" (مهر شده با مُشک) که همان حکم شرع به امور مباحی است که خوشبو می‌کند نفوس را و تقویت می‌نماید قلوب را. "وَفِي ذَلِكَ" (بر سر چنین چیزی) یعنی، برای نوشیدن شراب زلال محبت روحانی صرف، مقید به قید شریعت، و لذت‌های صاف آن، "فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ" (باید مسابقه دهند مسابقه دهندگان) چه آن کمیاب‌تر از کبریت‌احمر است. "وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ" (و ممزوج است از تنسیم) یعنی، مزاج شراب ابرار از تنسیم عشق حقیقی صرف، یعنی از محبت ذات است، که از آن تعبیر به کافور می‌شود به اعتبار خاصیت حال جمع، [و] از آن تعبیر به تسنیم می‌شود به اعتبار مرتبه حال تفصیل چه آن در برترین رتبه وجود است، و چنانچه گفته شده است جاری می‌گردد بدون جویبار به سبب تجرّش از محل و تعین به صورت و صفتی. یعنی برای آنهاست، علاوه بر محبت صفات در مقامشان، محبت ذات صرف، بلکه ممزوج است با شربشان مشاهدات ذات از وراء حجب صفات.